

## تأملاتی در باب اومانیسیم

vahidfarahani86@gmail.com

وحید کنگرانی فراهانی / کارشناس ارشد اخلاق کاربردی مؤسسه اخلاق و تربیت

پذیرش: ۹۶/۱۰/۲۳

دریافت: ۹۶/۵/۱۱

### چکیده

«اومانیسیم» یکی از جریان‌های فکری مهم در تاریخ اندیشه غرب و مدرنیته بوده که مکاتب مختلف فکری و سیاسی تحت تأثیر آن به وجود آمده است. این تفکر، که به عنوان نقطه افتراق بین تفکر دینی و غیردینی مطرح می‌شود، در عصر نوزایی در غرب و در پرتو ضعف‌های کلیسا در حوزه‌های نظری و عملی، با شعار احیای ارزش‌های انسان و بازگشت به دوران رم و یونان باستان رشد یافته و با بنیان نهادن فلسفه‌های جدید از طریق دکارت و کانت و سایر اندیشمندان غربی، صبغه‌ای فلسفی پیدا کرده و در نهایت، پس از طی چندین مرحله، امروزه در تمام مکاتب و اندیشه‌های غربی جریان و سرپا دارد. این پژوهش می‌کوشد به صورت‌بندی مناسبی از اومانیسیم به عنوان غالب صورت تمدنی غرب و بسترهای تاریخی و شاخصه‌های فکری آن در حوزه‌های معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی بپردازد. روش این پژوهش استنادی - مطالعاتی و از یافته‌های آن، تبیین چهار دوره تاریخی اومانیسیم و طرح تنافی اومانیسیم با اندیشه دینی است.

**کلیدواژه‌ها:** اومانیسیم، اصالت انسان، انسان‌گرایی، عقلانیت خودبنیاد، انسان‌محوری.

## مقدمه

با خداست، نشان می‌دهد که موضوع جایگاه انسان یکی از اختلافات بنیادین اومانیسیم و تفکر دینی است. فهم ادیان الهی از انسان، مبتنی بر مخلوق بودن انسان و تبعیت از خدای متعال در عمل به شریعت و شکوفایی استعدادهای درونی او در این منظومه است، درحالی‌که در تفکر اومانستی، با حذف آموزه «ربوبیت الهی»، انسان حاکم طبیعت و عقل و تجربه‌های او به تنهایی ظرفیت سعادت‌بخشی برای فرد و جامعه انسانی دارد.

پژوهش پیش‌رو در تلاش است تا با اتکا بر دو رویکرد تاریخی و تحلیلی و تقسیم‌بندی این جریان فکری به ادوار سه‌گانه، به توصیف و صورت‌بندی مناسبی از آن رسیده و در نهایت، نقطه افتراق و اشتراک این تفکر از تفکرات غیردینی را تبیین نماید.

سؤال اصلی این تحقیق چیستی اومانیسیم بوده که ذیل آن سؤالاتی مطرح است:

- ادوار تاریخی اومانیسیم به چه مقاطعی تقسیم می‌شود؟
- شاخصه‌های تفکر اومانستی کدام است؟
- مهم‌ترین اندیشمندان این تفکر چه کسانی هستند؟
- نسبت این تفکر با تفکر دینی چیست؟

در نهایت، برای پاسخ به سؤالات مزبور می‌کوشیم ابتدا تعریفی لغوی و اصطلاحی «اومانیسیم» ارائه دهیم و دو مفهوم «اومانیسیم فلسفی» و «اومانیسیم تاریخی» را ذیل یکدیگر معنا کرده، در بعد تاریخی، به عوامل شکل‌گیری و ادوار اومانیسیم (انسان‌گرایی)، انسان‌محوری و انسان‌خدایی، انسان‌الحدادی) بپردازیم. در بعد فلسفی اومانیسیم، شاخصه‌های این تفکر همچون اتکا بر معارف بشری، بریدن از میتدا و منتها و نگرش‌های خداشناسانه و انسان‌شناسانه، این اندیشه تحلیل خواهد شد، و در بخش پایانی، ناسازگاری این اندیشه با اندیشه دینی را تبیین خواهیم نمود.

## تعریف اومانیسیم

واژه «humanism» که به معنای «مکتب اصالت بشر، بشرانگاری، انسان‌مداری، انسان‌گرایی» و مانند آن است، از ریشه «humilis» و واژه لاتین «humus»، به معنای «خاک یا زمین» است. از این‌رو، «homo» به معنای «هستی زمینی» و «humanus» به معنای «خاکی یا انسان» است (ابراهیم‌زاده آملی، ۱۳۸۶).

جامعه ایرانی طی یکصد سال گذشته، همواره در حال مواجهه با مدرنیته و مؤلفه‌های آن بوده است. این مواجهه گاه به صورت عملی و در محاورات روزمره و سبک زندگی و گاه در متون، کتب و خروجی‌های جریانات فکری و حتی سیاسی بروز و ظهور داشته است. مواجهه ایرانیان با مدرنیته، که بیشتر در بین روشن‌فکران نمود داشته، دیدگاه‌های مختلفی را رقم زده است. برخی معتقد به طرد کامل مدرنیته به عنوان شیطان و نفی آن بوده و عده‌ای به سوی سرسپردگی کامل به این اندیشه و تمدن حرکت کرده‌اند. در این میان، جریاناتی با تأکید بر مؤلفه‌های مثبت و منفی این تفکر و فرهنگ، به تعامل سنت و دین به عنوان مهم‌ترین مؤلفه سنت و مدرنیته معتقدند.

آنچه می‌تواند در فهم مدرنیته و در نهایت، سنجش‌گری در این حوزه کمک کند، بررسی زمینه تاریخی و مؤلفه‌های اصلی فکری و فلسفی است و اومانیسیم (humanism) یا انسان‌گرایی از جمله نقاط اثرگذار در شکل‌گیری تمدن جدید و مدرنیته به‌شمار می‌آید، تا جایی که برخی از اندیشمندان معاصر معتقدند: صورت غالب تمدن کنونی جهان صورت اومانیسیم است و آنچه اکنون در همه جهان اسم‌الاسماء است اومانیسیم غرب است (فردید، ۱۳۸۱، ص ۱۷).

در شناسایی و تبیین اومانیسیم، تلاش‌های متعددی صورت گرفته که عمده آنها با نگرش‌های تاریخی بوده است. ویل دورانت در جلد پنجم کتاب خود، به سیر تاریخی این مکتب پرداخته و همچنین در بیشتر تاریخ‌نگاری‌های صورت گرفته در حوزه فلسفه غرب و تحولات عصر نوزایی از اومانیسیم، اثرات فکری و فرهنگی آن و همچنین اندیشمندان آن یاد کرده است (دورانت، ۱۳۹۱، ج ۵). در فضای فارسی، کتاب دو جلدی *نقدی بر معرفت‌شناسی اومانستی و همچنین خدا و دین در رویکرد اومانستی*، اثر مریم صانع‌پور از جمله آثار است که در این حوزه نگارش یافته است. آنچه این پژوهش بر آن تأکید کرده ارائه گزارشی تاریخی و تحلیلی از این اندیشه است که در آثار پیشین به صورت توأم کمتر به چشم می‌خورد.

بررسی موضوع اومانیسیم و تحلیل تاریخی و فکری آن از آن نظر مهم است که یکی از نقاط افتراق اندیشه دینی و غیردینی است. مقایسه این نگرش با نگرش دینی، که در آن اساس و اصالت هستی

در نهایت، در اندیشه سوفسطاییان (انسان مقیاس همه چیز است) و سقراط (خود را بشناس) و افلاطون و ارسطو به نهایت خود رسید (بورکهارت، ۱۳۸۹، ص ۲۴).

این اندیشه همانند عصر نوزایی، به عنوان نقطه عطف تمدن غربی از ایتالیا ظهور کرد و در بسیاری از کتب بررسی تاریخ عصر نوزایی، اومانیسم به عنوان شاخصه اصلی این دوران ذکر می‌گردد. در آن زمان، افراد متمول از گسترش انسان‌گرایی در ایتالیا و سپس سراسر اروپا حمایت کردند. تحت فرمان‌روایی مدیچی‌ها، اومانیست‌ها اذهان مردم ایتالیا را شیفته و مجذوب کردند و اندیشه آنها را از دین به فلسفه و از آسمان به زمین معطوف ساختند و غنای فکری و هنری روزگار شرک را به نسلی حیرت‌زده باز نمودند (دورانت، ۱۳۹۱، ص ۸۸). همه تلاش این جریان در بازخوانی سنت‌های رومی و یونانی در علوم و انتشار آن بود و صنعت چاپ و اختراع آن نیز در توزیع و تسریع انتشار این تفکرات نقش بسزایی ایفا نمود.

از سوی دیگر، مسائل گوناگونی به عنوان عوامل مکمل، به رشد این اندیشه در غرب کمک کرد که از جمله مهم‌ترین آنها، عملکرد و برخی از باورهای کلیسا و اعوان و انصار آن بود. یکی از اصول کلیسا «اعتقاد به گناه‌کار بودن انسان» است. این آموزه در قرون میانی، بسیار پررنگ بود و انسان برای پاک‌ی، راهی جز مدد از قدیسین و اعتراف به گناهان و غسل پاک‌ی نداشت. در انسان‌شناسی مسیحیت، انسان به خاطر آلودگی سرشتی خود، صورت کمال‌یافته‌ای نخواهد یافت این آلودگی به خاطر گناه و معصیت طبیعی اوست. این طرز برداشت از انسان و توجیه ناروای ارتکاب گناه، اعتبار و ضمانت اخلاقی دینی فرد و جامعه را تا حدی زیرسؤال می‌برد و زمینه آلودگی بیشتر انسان را فراهم می‌کرد. (رهنمایی، ۱۳۸۸، ص ۱۰۲). اساساً تأکیدات اومانیست‌ها بر بازگشت شأن انسان، واکنشی بود در مقابل فهم کلیسای سده میانه از انسان که او را به خاطر گناه اولیه آدم و حوا، موجودی گناه‌زاده تلقی می‌کرد.

در کنار این باور، رفتارهای متعارض با شعارهای ارباب کلیسا نیز به بدبینی اومانیست‌ها به دین و باورهای دینی کمک شایانی نمود. ویل دورانت، مورخ تاریخ، در این زمینه اشاره می‌کند:

زمینه اخلاق در میان روحانیون در ادبیات ایتالیا نمودار شده است. بوکاتچو از زندگی هرزه و کثیف آنان از حیث گناهان طبیعی و غیرطبیعی سخن می‌گوید. ماز تچو راهبان و کشیشان

در تعاریف صورت‌گرفته از «اومانیسم»، همواره دو نگاه تاریخی و فلسفی حاکم بوده است. تعاریفی با رجوع به هویت تاریخی این اندیشه معتقدند: اومانیسم یک جنبش و یک نهضت است که در برهه‌ای از تاریخ اروپا اثرگذار بوده و اومانیست‌ها پیگیر حوزه درسی بوده‌اند تا آرایه‌های منطق، ادبیات، ریاضیات و آثار نویسندگان یونانی و رومی را مطالعه کنند، و اومانیست کسی بود که این موضوع را ترجمه یا تدریس و یا زمینه‌های تدریس آن را فراهم می‌ساخت (دیویس، ۱۳۷۸، ص ۱۷۰). در فرهنگ علمی انتقادی فلسفه، ذیل واژه «اصالت بشر» می‌خوانیم: نهضت نفسانی، که به وسیله انسان‌گرایان دوره احیا و تجدد بیان شده، در کوشش است برای بالا بردن مقام نفس انسانی و ارزش دادن به او و انسان‌گرایی جز شوق روزگار باستان (لالاند، ۱۳۷۷، ص ۲۳۰). مورخان تاریخ اومانیسم را تا قرن دوازدهم میلادی، و مدارس پاریس، به‌ویژه «مدرسه کلیسای شارتر»، به عقب‌تر از آن می‌برند. (ایلخانی، ۱۳۸۲، ص ۵۷۰).

در مقابل این نگرش، برخی از منابع همچون *دائرةالمعارف پیل ادوارز*، ضمن تأکید بر عناصر تاریخی، بر فکری بودن این جریان و اثرگذاری آن در تاریخ غرب تأکید داشته و معتقدند: اومانیسم جنبش فلسفی و ادبی است که در نیمه دوم قرن چهاردهم، از ایتالیا آغاز گردید و به کشورهای دیگر اروپایی کشانیده شد. این جنبش یکی از عوامل فرهنگ جدید را تشکیل می‌دهد. همچنین اومانیسم فلسفه‌ای است که ارزش یا مقام انسان را ارج می‌نهد و او را میزان همه چیز قرار می‌دهد» (ابراهیم‌زاده آملی، ۱۳۸۶).

بنابراین، در فهم اومانیسم، گاه «اومانیسم» به معنای هویت تاریخی و آنچه در عصر نوزایی اتفاق افتاد مدنظر گرفته می‌شود و گاه به جوهره تفکری آن و فهم این جریان از هستی و انسان نظر شده که البته یکی با نگاهی تاریخی و دیگری با نگاهی فلسفی شکل گرفته است.

## تاریخچه و عوامل شکل‌گیری

### شروع و عوامل تاریخی

در سنت تاریخی یونان، نوعی از انسان‌محوری همواره در متن آثار هنری و فکری وجود داشته و انسان در مرکز فرهنگ یونان بوده و حتی خدایان صفات و سجایای انسانی داشته‌اند. فلسفه نیز از پژوهش‌های کیهانی به سمت پژوهش درباره انسان حرکت کرده و

تولد این جریان تنها درصدد بازگرداندن شأن انسان به وی و نفی تلقی‌های ذلیلانه از انسان بود؛ اما در نهایت، دوره‌های بعد، این نگرش ابعاد فلسفی‌تر پیدا کرد و پس از دکارت و شروع فلسفه از انسان، نقطه عطفی در رشد این تفکر در غرب به وجود آمد. براین اساس، سه دوره را می‌توان در سیر تطور این تفکر در غرب مطرح نمود:

#### دوره اول. اومانیزم به معنای انسان‌گرایی

در این دوره، که عصر نوزایی شروع و مهد تاریخی آن بود، پس از قرون میانی، که انسان‌شناسی مبتنی بر تضعیف جایگاه انسان بر اساس آموزه‌های کلیسا در غرب حاکم گردید و انسان موجودی ذاتاً شرور و زاییده گناه نامیده شد، اومانیزم‌ها در تلاش برای مبارزه با این نگرش از طریق هنر و ادبیات برآمدند. در این مرحله، خدا و معناگرایی نفی نمی‌شد، بلکه تمرکز این جریان بر احیای انسان بود و گرچه انسان‌گرایی بر نوع بشر تأکید داشت، اما پیروان این مکتب وجود خدا را انکار نکردند و بین انسان‌گرایی و مسیحیت تضادی ندیدند و بسیاری از پیشگامان انسان‌گرایی در نوزایی جزو روحانیان کاتولیک بودند (کوریک، ۱۳۸۰، ص ۲۲۴).

از جمله معروف‌ترین شخصیت‌ها در این دوره، فرانسیسکو پترارک (Francesco Petrarca) است که به عنوان «پدر اومانیزم» نامیده شده و اشعار و نوشته‌هایی در تثبیت شأن انسان و جایگاه رفیع او در هستی سروده است. یکی دیگر از شخصیت‌های مؤثر در این دوره، پیکو دلا میراندولا است که برجسته‌ترین عضو تمام گروه‌های آن دوران بود. شهرت پیکو به سبب خطبه مشهور «مقام انسان» اوست که از جمله تلاش‌های اومانیزم‌ها در قالب انسان‌گرایی به معنای بازگرداندن جایگاه آن است؛ خطبه‌ای که از عنایت ویژه خالق کائنات به انسان سخن گفته و انسان را «نمونه و مرکز جهان» نامیده و اشاره کرده که انسان باید به وسیله اراده آزادی که خدا بدون قید و شرط به او داده است، ذات خود را معین کند (رنдал، ۱۳۵۳، ص ۱۳۶). در این دوره، تفکیک خدای خالق از خدای رب و دبیس‌م رخ نداد و تنها تمرکز جریان بر گفتمان احیای ارزش انسان بود.

#### دوره دوم. اومانیزم به معنای انسان‌محوری

این دوره از اندیشه اومانیزمی، که پس از دکارت تقویت می‌شد، ضمن گذر از موضوع ارزش و جایگاه ویژه انسان در هستی و

را خدمت‌گزاران شیطان نامیده، اعتیاد آنان به زنا، همجنس‌گرایی، لثامت خرید و فروش مشاغل را بی‌تقوایی ذکر کرد و اذعان نمود که در نظامیان، سطح اخلاق را عالی‌تر یافته، تا در مقامات کلیسایی (دورانت، ۱۳۹۱، ص ۶۰۴).

در چنین وضعیتی که کلیسا نه ظرفیت علمی برای حل تعارضات داشت و نه به لحاظ عملکردی، سابقه مناسبی داشت، در عین حال، خود را واسطه خدا و بشر تلقی می‌کرد و به تفتیش اعتقادات مردم می‌پرداخت، زمینه‌های جریانی تأثیرگذار در غرب شکل گرفت.

در کنار ضعف کلیسا، حمایت‌های خاندان‌های ثروتمند و قدرتمند از جریان اومانیزم، به رشد بیشتر این جریان در ایتالیا و در نهایت، تمدن غرب کمک کرد. خاندان مدیچی، و ویسکوتی از جمله معروف‌ترین خاندان‌ها در این زمینه به‌شمار می‌آیند (شفیعی سروستانی، ۱۳۸۵، ص ۶۴).

#### اهداف اومانیزم‌ها

مهم‌ترین هدف این جریان در مقطع زمانی عصر نوزایی و دوران گذار غرب، بر اساس مدعیان خود اومانیزم‌ها، «بازگرداندن شأن انسان به وی» بود؛ امری که در خطابه مشهور مقام انسان، اثر یکی از سران ادبی این جریان به نام پیکودلا میراندولا (Pico della Mirandola) به وضوح به چشم می‌خورد (ر.ک: صانع‌پور، ۱۳۸۴).

بر اساس نگرشی، در عصر نوزایی، روابط انسان با هموعانش بیش از روابط انسان با خدا مطرح‌نظر قرار می‌گرفت و به جای آرمان کمال الهی، آرمان طبیعی و انسانی اهمیت یافت و مواهب خاکی همچون غنای شخصیت و رشد قوای عقلانی بیش از جهان دیگر اهمیت پیدا کرد (رهنمایی، ۱۳۸۸، ص ۱۱۰).

اومانیزم‌ها به توانایی‌های عقلانی انسان، که از منظر ارباب کلیسا در مقابل دین قرار داشت، توجه داشتند و عقل و قوای شناختی انسان را نه به عنوان جایگاه شناخت، بلکه به عنوان خاستگاه شناخت قرار دادند. در این تلقی، خرد آدمی می‌تواند جهان مادی را تسخیر کند. این نگرش در مقابل نگرشی بود که انسان را موجودی گناه‌کار و برای رشد و حتی ارتباط‌گیری با خدای خود، نیازمند کلیسا تلقی می‌کرد.

#### ادوار تاریخی جریان اومانیزم

همان‌گونه که گذشت، اولین تحركات اومانیزم‌ها در دوره‌های اولیه

اندیشه و تفکر محدود تلاش می‌کند تا به شناخت نامحدود نایل شود (صانع‌پور، ۱۳۷۸، ص ۱۰۱). از تبعات این نگرش، تلقی حاشیه‌ای از خداست. علاقهٔ دکارت به خدا فی‌نفسه نبود، بلکه به خاطر وجود جهان بود. خدا در این نگرش، به طور مصنوعی به صحنه آورده می‌شود تا حقانیت نظریات او را در خصوص جهان تضمین نماید و نقش دیگری ندارد و جای تعجب نیست که فلاسفهٔ بعدی، که نظریات دکارت را قبول داشتند، اما از روش وی پیروی نمی‌کردند، این خدای غیرفعال او را کاملاً از صحنه خارج ساختند (براون، ۱۳۹۲، ص ۴۸).

در این نگرش، عشق به خدا و پرستش بی‌معنا بود و پس از این به طور طبیعی ادیان و فرآورده‌های آنها از صحنهٔ زندگی انسانی حذف شدند و عقل باید به مصلحت‌اندیشی و مدیریت زندگی انسان و تعیین بایدها و نبایدها می‌پرداخت.

#### ب. ایمانوئل کانت

یکی از فیلسوفانی که در رشد نهضت «اومانیسیم» تأثیر بسزایی داشت ایمانوئل کانت است. وی با کتاب‌های بعد از دورهٔ سکوتش، که تحت عنوان «سه نقد» مطرح می‌شود، بر سر زبان‌ها افتاد و در هیأت اندیشمندان دوران روشنگری و به‌ویژه در آستانهٔ انقلاب بزرگ فرانسه مکرر بر ارزش و شخصیت انسان تکیه می‌کرد. او می‌گوید:

هر انسانی آن اندازه که باید، مقدس نیست؛ اما در شخص او، بشریت باید مقدس شمرده شود. هر چیزی در آفرینش که انسان بخواهد و با آن رفتاری پیش گیرد، می‌تواند وسیلهٔ انگاشته شود، جز انسان و هر آفریدهٔ عاقلی که هدف در خود اوست (کانت، ۱۳۸۵، ص ۹۴).

وی با طرح انقلاب کوپرنیکی و خودبنیادی، انسان را به عنوان «قانون‌گذار» معرفی کرد. «کرامت انسان» از مفاهیمی است که در نظام انسان‌شناسی وی بسیار بر آن تأکید شده است.

اصرار و تأکید کانت بر ویژگی انسان و اصالت او هنگامی به اوج می‌رسد که انسان را در رده‌بندی نظام هدف‌ها، دارای ارزش ویژه تعریف کرده و معتقد است: در نظام هدف‌ها، انسان هدف در خود است؛ یعنی هرگز نمی‌توان او را وسیله‌ای برای هیچ چیز و هیچ کس (حتی خدا) دانست، مگر آنکه خود در آن حال نیز هدف باشد. نتیجه‌اش آن است که بشریت شخص ما می‌بایست برای خود ما

مفروغ‌عنه پنداشتن آن، الهیات و تفکراتی را ترویج می‌کرد که در آن انسان نیازی به دین ندارد و با عقل و استعدادهای درونی خود می‌تواند به خود کمک کند. نقطهٔ اوج این دوره در زمان دکارت و کانت بود. شاخصهٔ اصلی این دوره گذر معرفت‌شناختی به سمت انسان به عنوان خاستگاه شناخت بود. در این دوره، اومانیسیت‌ها خدا را موجودی غیرفعال و مفهومی و تنها خالق انگاشتند و برای اثبات اخلاق کانتی و صرفاً با نگاهی ابزار، براهین اثبات خدا را مطرح کردند. در عین حال، ضمن حذف ربوبیت خدا از الهیات جدید، همه چیز را در پرتو ارادهٔ انسان تعریف نمودند.

همان‌گونه که گذشت، از جملهٔ اثرگذارترین افراد در این دوره، دکارت و کانت بودند در ادامه، گزارشی از آرا ایشان و نحوهٔ اثرگذاری آن بر پیشرفت این دوره ارائه می‌شود:

#### الف. رنه دکارت

دکارت در برخی از آثار خود، به جایگاه ویژهٔ انسان و سروری و صاحب طبیعت بودن انسان اشاره می‌کند، اما طرح اصلی او در نگاه ویژه به جایگاه عقل در نظام فکری فلسفی‌اش بود.

شروع فلسفهٔ او با «شک» است؛ شکی دستوری که به تعبیر او، برای کنار زدن خاک سست و چنگ زدن به صخره و سنگ سخت است (دکارت، ۱۳۹۰، ص ۸۵). شک او با هدف بنیان نهادن بنایی جدید در فلسفه و به تعبیر وی جست‌وجوی حقیقت بود. از سوی دیگر، حوزهٔ شک او «همه چیز»، حتی جسم خودش نیز بود.

این شک به طور طبیعی، شامل یافته‌های دینی و آنچه توسط ادیان مطرح شده نیز بود. «کوچیتوی دکارتی» بنیانی جدید در فلسفه را از انسان شروع و با جملهٔ معروف «من شک می‌کنم، پس هستم» به اوج خود می‌رسد. در این نگرش، شناخت از انسان شروع می‌شود و او محور قرار می‌گیرد؛ اتفاقی معرفت‌شناختی که اومانیسیم را یک قدم جلو می‌برد. در این تلقی خدا آن‌گونه که انسان می‌اندیشد، ترسیم می‌شود؛ نه آن‌گونه که ادیان تعریف می‌کنند و لایه‌های فلسفی‌تر اومانیسیم دورهٔ دوم از همین شک شروع شد.

مؤلفهٔ بعدی طرح دکارت عقلانیت خود بنیاد و بدون رجوع به وحی بود که زمینه‌ساز الهیات طبیعی گردید. در این الگو به جای اینکه شناخت در یک قوس نزولی از مبدأ فیض آغاز و به اشیای عالی برسد، ابتدا از نفس محدود متناهی آدمی آغاز می‌شود و سپس

به اعمال عبادی آن با انسان محوری و آزادی و اختیار انسان در تضاد است، و تعبد به ادیان وحیانی تنها برای انسان‌های عادی و رشد نیافته، که به درجه منورالفکری نرسیده‌اند، مناسب است. از نظر کانت، کارهای دینی همچون دعا و مناجات به قصد تقدیس کردن خدا، کاری نابهنجار و چالپوسی خداست که عملی ضداخلاقی محسوب می‌شود. اما همین دعا و مناجات با قصد تقویت روحیه اخلاقی مفید است؛ زیرا اگر غایت دین صرف پرستش خدا باشد و اصلاح اخلاقی در آن مغفول واقع گردد، انسان گرفتار اغوای دینی یا دین دروغین است. اعمالی که بنابر سنت، برای جلب رضای خدا انجام می‌شود از قبیل نذر و زیارت اماکن مقدس از نوع اغوای دینی است. دین حقیقی جز کوشش برای اخلاق چیز دیگری نیست (همان ص ۱۲۰).

#### دوره سوم: اومانیسیم به معنای انسان‌خدایی

پس از تلاش اومانیسیت‌ها در جهت تکریم و حذف تأثیر آموزه‌هایی همچون «گناه نخستین» از ذهن انسان مدرن و در نهایت، در دوره دوم با محوریت دادن به عقلانیت خودبنیاد منهای وحی، این جریان توسط آگوست کنت وارد مرحله سوم گردید. کنت با طرح نگرش‌های اثبات‌گرایانه، زمینه‌ساز جمله معروف نیچه، که «خدا مرده است»، شد و در نهایت، منجر به حذف خداواری در مقاطعی از تاریخ فلسفه غرب گردید.

کنت معتقد بود: دوره الهیات وحیانی و الهیات عقلی و دین طبیعی گذشته است. بدین‌سان، او الهیات وحیانی را مربوط به دوره جهالت آدمی و منسوخ اعلام کرد و الهیات عقلی و دین طبیعی را نیز به دوره عقلانی و فلسفه (نوجوانی انسان) نسبت داد و غیرعلمی خواند (صانع‌پور، ۱۳۸۹، ص ۱۳۰).

براساس همین مسائل، کنت در سال‌های واپسین عمرش، دینی را تبیین و تشریح کرد به نام «دین انسانیت». شهرت وی بیشتر مربوط به همین بنیاد دیانت جدید وی است. او بر اساس همین نگاه، که پرداختن به مسئله خدا و ادیان خارج از دسترس مشاهده و تجربه غیرعلمی است، دین انسانیت را ساخت. به عقیده وی، عصر حاکمیت انسان فرارسیده و دوران حکومت و اقتدار خدا گذشته است (همان، ص ۱۳۵). پس از حذف خدا از منظومه فکری بشر، آگوست کنت تلاش کرد این خلأ را از طریق دیانت خودساخته پر کند. او خود را پیامبر دین خودساخته‌اش معرفی نمود و برای این مذهب

مقدس باشد؛ زیرا انسان حامل قانون اخلاقی است [که مقدم بر دین است] (همان، ص ۱۲۰).

به عقیده کانت، انسان در مقام خلق، صورت برای ماده و به عنوان فاعل شناسا (سوژه) عامل اصلی شناخت و معرفت است. در این نگرش، جهان تابع قوانین اندیشه ماست و ما عالم را طوری می‌شناسیم که می‌توانیم بشناسیم، و سوژه (انسان) به عالم معنا می‌دهد؛ نگرشی که از آن به «سوبژکتیویسم» تعبیر شده است. پس از این، کانت شروع به انتقاد از فهم از متافیزیک کرد. او معتقد است: به‌طور کلی، مفاهیمی همچون «خدا» وجود دارد. انسان‌ها روح‌های فناپذیر دارند، نمی‌توان فهمید؛ زیرا در تجربه حسی نمی‌گنجد به نظر وی، می‌توان اینها را تعقل کرد؛ زیرا سودمند، الهام‌بخش و بسیار مفیدند، ولی نمی‌توانند موضوع معرفت قرار گیرند (کالینسن، ۱۳۸۰، ص ۱۸۷). کانت در نوشته‌های خود، برهین بودشناسانه، برهان‌شناسانه و برهان طبیعی الهی را نقد و غیرمفید برای اثبات خدا معرفی کرد.

این نگرش‌ها و تأکید بر عدم اثبات موضوعات دینی، از قبیل بقای روح و وجود خدا، کشیشان آلمانی را به شدت برآشفته، تا جایی که به تعبیر ویل دورانت، نام سگان خود را به/ایمانوتل کانت تغییر داده بودند. در نهایت، کانت در نقد عقل عملی به اثبات خدا، می‌پردازد؛ اما خدایی که در دفاع از برهان اخلاقی وی به کار آید. به دیگر سخن، خدا، که در فلسفه دکارت ابزار شناخت بود، در تفکر کانت، ابزاری در جهت فعل اخلاقی به‌شمار می‌آید. نتیجه چنین نگرشی فهم انسان‌محورانه از خدا، دین و مسائل مربوط به آن است، وی معتقد بود: دین برای زندگی کردن است، نه زندگی برای دین داشتن؛ و دینی که نتواند جواب‌گوی نیازمندی‌های زندگی زمان خود باشد، حق طبیعی آن حذف از صحنه زندگی است (کانت، ۱۳۹۴، ص ۱۳۴).

در نهایت، پروژه «اومانیسیم» در مرحله دوم، با تبیین کانت از عقل به عنوان مرجع ارزش‌گذاری انسان و تعیین «باید» و «نباید» به اتمام رسید و انسان بی‌نیاز از دین معرفی شد و وی رشد انسان‌رشدیافته متجدد را از خدا به عنوان ناصح آسمانی یا ایجادکننده محرک برای انسان بی‌نیاز دید و معتقد شد: انسان متجدد باید به آنچه عقلش می‌گوید گوش فرا دهد. در نظر او، انسان آزاد برای درک و انجام وظایفش، به وجودی دیگر در بالای سرش یا محرکی جز قانون نیاز ندارد (صانع‌پور، ۱۳۸۹، ص ۱۰۰).

از منظر او، پذیرش دین وحیانی مبتنی بر مکاشفات الهی و تعبد



## ۲. بریدن از مبدأ و منتها و تأکید بر دنیا

یکی دیگر از بنیادی‌ترین اصول تفکر اومانیستی «حذف مبدأ و منتها و توجه به حال و شرایط فعلی انسان و لذات انسانی» است. اومانیست‌های دوره اول به صراحت بر لذت‌جویی و کام‌جویی بشر از دنیا تأکید کرده‌اند. امروزه حتی عرفان‌های متأثر از اندیشه‌های اومانیستی نیز، که با عنوان «جنبش‌های نوظهور معنوی» مطرح می‌شوند، متأثر از این فضا، بر معنویت بریده از مبدأ و مقصد تأکید می‌کنند و موضوع «در حال زیستن» از جمله دغدغه‌های این نوع عرفان‌هاست. در فلسفه‌های متأثر از ادیان، مسائلی همچون معاد، وجود و موجود، حادث و قدیم بودن عالم و اساساً سؤالات «از کجا آمده‌ام» و «به کجا می‌روم» از دغدغه‌های اصلی است. این سؤالات در فلسفه‌های اومانیستی به «چه کنم» فروکاهیده می‌شود و دو سؤال اساسی که در تعیین «چه کنم» نقش اساسی ایفا می‌کند، حذف می‌شود. براین اساس، سکولاریزم در ابعاد فلسفی و زیر بنایی آن، از اندیشه‌هایی است که تحت تأثیر اومانیسم در نهاد فلسفه‌های امروزی شکل گرفته است.

## ۳. خداشناسی و انسان‌شناسی

می‌توان اومانیست‌ها را به دو گروه «ملحدانه» و «غیرملحدانه» تقسیم کرد. در فضای ملحدانه، افرادی همچون سارتر و نیچه بیشترین اثرگذاری را داشته‌اند. در فضای تفکر دوم، اندیشه «دئیسم» رشد یافت که طی آن، خدا موجودی بیشتر مفهومی و غیرمؤثر در زندگی انسان گردید. در این تفکر، خدا تنها خالق است که پس از خلق، ارتباطش با عالم قطع شده است؛ اندیشه‌ای که با عنوان «خدای ساعت‌ساز» مطرح گردید. تأکیدات اومانیست‌ها بر «اراده» و «آزادی»، به‌ویژه در دوران پس از سارتر ناشی از خلاً اراده الهی در هستی است.

از سوی دیگر، انسان‌شناسی اومانیستی با خیر تلقی کردن طبیعت و ذات بشر، او را تصمیم‌گیر نهایی در تعیین بایدها و نبایدها تلقی می‌کند. در این تلقی، عقل و استعداد‌های انسانی برای هدایت انسان کافی است، بر خلاف ادیان که در وجود انسان، ابعادی هم‌ترسیم می‌کنند که نیازمند تعدیل و کنترل است.

بر اساس شاخصه‌هایی که عنوان شد، اومانیسم یکی از چالشی‌ترین اندیشه‌ها در مقابل اندیشه دینی است و تعارضات

جدید، تقویم، تعطیلات و شعائر و حتی معبدی برای پرستش انسان در نظر گرفت. دین وی به سرعت در اروپا انتشار یافت و کلیساهای این آیین جدید در برخی ممالک، به‌ویژه در انگلستان، بر پا شد. در نگاهی کلی به سه دوره اومانیسم و سیر سه‌گانه از دوران اول تا دوران سوم، انسان ذاتاً گناه‌کار که هیچ شأنی در هستی نداشت، محور هستی قرار داده شد و در نهایت، دین انسانی بر محور او شکل گرفت. آلبر کامو (Albert Camus)، فیلسوف فرانسوی، این مراحل را در جمله‌ای بیان می‌کند:

در انقلاب متافیزیکی، پس از اعتراض به مشروعیت خدایگان جهان، باید او را سرنگون کرد. انسان باید جایگاه خود را به دست آورد؛ چون اگر خدا و جهان و جاودانگی وجود نداشته باشد انسان نوین مجاز است خدا شود؛ اما «خدا شدن» یعنی: به رسمیت نشناختن هر قانون دیگری جز قانون خویشتن (کامو، ۱۳۹۴، ص ۵۶).

## شاخصه‌های تفکر اومانیسم و نسبت آن با اندیشه دینی

اگر معتقد به جاری و ساری بودن تفکر اومانیستی فراتر از مکان و تاریخ باشیم، به نظر می‌رسد که این تفکر شاخص‌ها و مؤلفه‌هایی دارد که امروزه در متون و اندیشه‌های غربی قابل ردیابی و رصد است.

### ۱. اتکا بر معارف بشری

یکی از چالش‌های اصلی بین اندیشه اومانیستی و اندیشه دینی حوزه معرفت‌شناسی است. در اندیشه اومانیستی، انسان خاستگاه شناخت تلقی می‌شود، نه جایگاه شناخت.

در این تفکر، انسان محور عالم قرار گرفت؛ معرفت و شناخت از او شروع شد و سریان پیدا کرد. این در حالی است که در اندیشه دینی، انسان جایگاه شناخت است و همه شناخت‌های هستی بر محور او نیست، و معرفت و شناخت از ذات لایزال الهی سرچشمه می‌گیرد، و انسان به عنوان موجودی در بین سایر موجودات عالم، یک شناخت‌گر محسوب می‌شود. در این فضا، در دوره دوم اومانیسم، «عقل» به عنوان اساسی‌ترین منبع و سنجشگر زندگی انسان و مبدع بایدها و نبایدها شد؛ عقلی که در همه حوزه‌ها وارد شد و خود را بی‌نیاز از وحی تلقی کرد.

منابع.....

ابراهیم‌زاده آملی، عبدالله، ۱۳۸۶، «انسان در نگاه اسلام و اومانیسم»، قیسات، ش ۴۴، ص ۷۰-۵۱.

ایلخانی، محمد، ۱۳۸۲، *تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس*، تهران، سمت. براون، کالین، ۱۳۹۲، *فلسفه و ایمان مسیحیت*، ترجمه ط. میکائیلیان، تهران، علمی و فرهنگی.

بورکهارت، یاکوب، ۱۳۸۹، *فرهنگ رنسانس در ایتالیا*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، طرح نو. دکارت، رنه، ۱۳۹۰، *گفتار در روش*، ترجمه محمدعلی فروغی، تهران، مهر دامون.

دورانن، ویل، ۱۳۹۱، *تاریخ تمدن*، ترجمه صفدر تقی‌زاده، تهران، بهنود. دیویس، تونی، ۱۳۸۷، *اومانیسم*، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز.

رنال، هرمن، ۱۳۵۳، *سیر تکامل عقل نسوین*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

رهنمائی، سیداحمد، ۱۳۸۸، *غرب‌شناسی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. شفیعی سروستانی، اسماعیل، ۱۳۸۵، *داستان ورزش غرب*، چ چهارم تهران، هلال.

صانع‌پور، مریم، ۱۳۷۸، *نقدی بر معرفت‌شناسی اومانیستی*، تهران، معاصر. —، ۱۳۸۴، «اومانیسم و حق‌گرایی»، *علوم سیاسی*، ش ۲۹، ص ۷-۲۸.

—، ۱۳۸۹، *خدا و دین در رویکرد اومانیستی*، قم، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. فردید، احمد، ۱۳۸۱، *دیدار فرهی و فتوحات آخرالزمانی*، به کوشش محمد مرادپور، تهران، مؤسسه چاپ و نشر نظر.

کالینسن، دایانه، ۱۳۸۰، *پنجاه فیلسوف بزرگ*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، عطائی. کامو، آلبر، ۱۳۹۴، *انسان طاعی*، ترجمه مهد ایران‌طلب، تهران، قطره.

کانت، ایمانوئل، ۱۳۸۵، *نقد عقل عملی*، ترجمه انشالله رحمتی، تهران، نورالثقلین. —، ۱۳۹۴، *دین در محدود عقل تنها*، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران، نقش و نگار.

کوریک، جیمز، ۱۳۸۰، *رنسانس*، ترجمه آریتا یاسائی، تهران، ققنوس. لالاند، آندر، ۱۳۷۷، *فرهنگ علمی و انتقادی فلسفه*، ترجمه غلامرضا وثیق، تهران، فردوس ایران.

مصباح، محمدتقی، ۱۳۸۸، *نظریه سیاسی اسلام*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مختلفی با اندیشه دینی دارد؛ زیرا در تمام شاخه‌های فوق، دین به سمت و سویی متفاوت از اندیشه اومانیستی اشاره داشته و امکان اجتماع این دو اندیشه، حتی در حوزه اول، که انسان‌گرایی به معنای ارزش‌گذاری برای انسان باشد، نیست؛ زیرا اومانیست‌ها در مرحله اول انسان‌گرایی، شان و جایگاه انسانی را متفاوت با آنچه در دین است، تبیین و تفسیر می‌کنند. در قرآن کریم، از مقام انسان و ارزش او بحث شده (اسراء: ۷۰) و جهان مسخر انسان (ابراهیم: ۳۲ و ۳۳) و از سجده ملائکه به عنوان یکی از موجودات مقرب الهی بر انسان سخن به میان آمده (حجر: ۳۰) و در نهایت، انسان خلیفه و جانشین خدا بر روی زمین مطرح گردیده (توبه: ۳۰) و حتی از روح الهی در او دمیده شده است (ص: ۷۲). اما همین انسان باید در مقابل خدای متعال به عنوان خالق و مالک هستی سر تعظیم فرو بیاورد و به عبودیت خدا افتخار کند (یس: ۶۱)؛ انگاره‌ای که با اومانیسم در هیچ سطحی قابل جمع نیست.

براین‌اساس، سایر سطوح اومانیسم، از جمله آنچه در مرحله دوم عنوان گردید، با مبانی دینی سازگار بود؛ زیرا عقل خودبنیاد بشری تنها تا محدوده‌ای توان برنامه‌ریزی داشت و تنها به عنوان یکی از منابع معرفتی از آن یاد شد، نه به عنوان تنها منبع ارزش‌گذاری، و تعیین باید‌ها و نبایدهای زندگی از شئون خدای متعال است. هیچ شخص دیگری به جز خدا این حق را اصالتاً ندارد؛ زیرا آنکه امر و نهی می‌کند، باید حقی داشته باشد و مردم بر دیگران چه حقی دارند؟ همه در پیشگاه الهی یکسان هستند. خداست که مالک همه انسان‌هاست و انسان‌ها با همه وجود، به او تعلق دارند و اوست که بر همه انسان‌ها حق امر و نهی دارد (مصباح، ۱۳۸۸، ص ۲۴۷).

نتیجه‌گیری

اومانیسم نهضتی تاریخی است که در نهایت، با تبدیل به نوعی فلسفه به عنوان یکی از زیرساخت‌های بنیان فکری تمدن غرب مطرح گردید و توسط افرادی همچون دکارت، کانت و آگوست کنت در ادوار سه‌گانه بسط پیدا کرد. این اندیشه با شاخه‌هایی همچون اتکا بر معارف بشری، بریدن از مبدأ و منتها و تفسیری متفاوت از خدا و انسان، به عنوان اندیشه‌ای در مقابل اندیشه دینی مطرح شد.